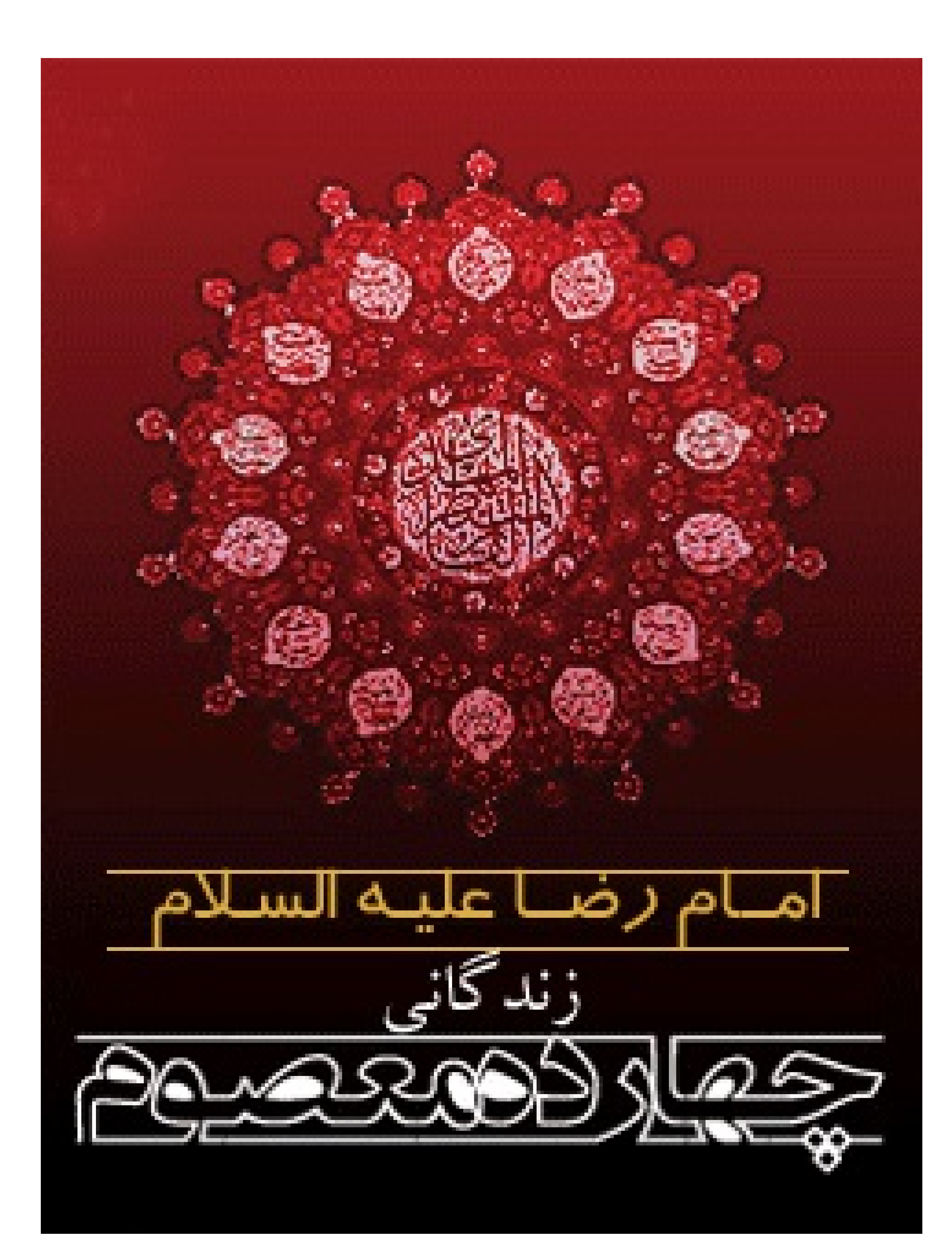

امام رضا علیه السلام
زندگانی
چهارده معصوم


بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی چهارده معصوم (امام رضا علیه السلام)

نویسنده:

واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران

ناشر چاپی:

انتشارات مسجد مقدّس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

زندگانی چهارده معصوم (امام رضا علیه السلام)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگینامه چهارده معصوم علیهم السلام/خرازی، محسن/هیئت تحریریه موسسه در راه حق وضعیت ویراست: [ویراست؟] مشخصات نشر: [قم]: مسجد مقدس جمکران، انتشارات، ۱۳۸۷ مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص. وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست‌نویسی (اطلاعات ثبت) یادداشت: بالای عنوان: پیشوایان معصوم علیهم‌السلام شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۰۱۲۳۰

ولادت ثامن الحجج علیه السلام

روز یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ هجری در مدینه در خانه‌ی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرزندی چشم به جهان گشود [۱] که بعد از پدر تاریخ ساز صحنه‌ی ایمان و علم و امامت شد. او را علی نامیدند و به رضا معروف گشت. مادر گرامی او نجمه [۲] نام داشت، و در خردمندی و ایمان و تقوی از برجسته‌ترین بانوان بود. [۳]. اصولا امامان پاک ما همگی از نسل برترین پدران بودند و در دامان پاک و پر فضیلت گرامی‌ترین مادران پرورش یافتند. [صفحه ۳۹۸]

امامت امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه‌السلام در سال ۱۸۳ هجری، پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام در زندان هارون، در سن سی و پنج سالگی بر مسند الهی امامت تکیه زد و عهده‌دار پیشوایی امت شد. امامت آن گرامی همانند سایر ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به تعیین و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله و با معرفی پدرش امام کاظم علیه‌السلام بود. امام کاظم علیه‌السلام پس از دستگیری و زندان، مشخص کرده بود که هشتمین امام راستین و حجت خدا در زمین پس از او کیست تا پیروان و حق جویان، در ظلمت نمانند و به کجروی و گمراهی نیفتند. - مخزومی می‌گوید: امام موسی بن جعفر علیه‌السلام ما را احضار فرمود و گفت: «آیا می‌دانید چرا شما را طلبیدم؟» - نه! - خواستم تا گواه باشید که این پسرم - اشاره به امام رضا علیه‌السلام - وصی و جانشین من است [... ۴]. - یزید بن سلیط می‌گوید: برای انجام عمره به مکه می‌رفتیم، در راه با امام کاظم روبرو شدیم، به آن حضرت عرض کردم: «این محل را می‌شناسید؟» فرمود: «آری، تو نیز می‌شناسی؟» عرض کردم: «آری من و پدرم در همین جا شما و پدرتان امام صادق علیه‌السلام را ملاقات کردیم و سایر برادران تان نیز همراه شما بودند. پدرم به امام صادق عرض کرد: «پدر و [صفحه ۳۹۹] مادرم فدایتان، شما همگی امامان پاک ما هستید و هیچ کس از مرگ دور نمی‌ماند، به من چیزی بفرما تا برای دیگران باز گویم که گمراه نشوند.» امام صادق به او فرمود: «ای ابو عمارة! اینان فرزندان من هستند، بزرگ شان این است - و به سوی شما اشاره کرد - در او حکم و فهم و سخاوت است، به آنچه مردم نیازمندند علم و آگاهی دارد، و نیز به همه‌ی امور دینی و دنیوی که مردم در آن اختلاف کنند داناست؛ اخلاقی نیکو دارد و او دری از درهای خداست» ... آنگاه به امام کاظم عرض کردم: «پدر و مادرم فدایتان، شما نیز مانند پدرتان مرا آگاه سازید (و امام بعد از خود را معرفی کنید).» امام، پس از توضیحی در مورد امامت که امری الهی است و امام از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین می‌شود، فرمود: «الامر الی ابنی علی سمی علی و علی؛ پس از من امر امامت به پسرم علی می‌رسد که همنام اول «علی بن ابیطالب» و امام چهارم علی بن الحسین» است.» در آن هنگام خفقان سنگینی بر جامعه‌ی اسلامی حکمفرما بود، و به همین جهت امام کاظم علیه‌السلام در پایان کلام خود به یزید بن سلیط فرمود: «ای یزید! آنچه گفتم نزد تو چون امانتی محفوظ بماند و جز برای کسانی که صداقت شان را شناخته باشی بازگو مکن.» یزید بن سلیط می‌گوید: پس از

شهادت امام موسی بن جعفر خدمت امام رضا شرفیاب شدم، پیش از آنکه چیزی بگویم فرمود: «ای یزید! می‌آیی به عمره برویم؟» عرض کردم: «پدر و مادرم فدایتان، اختیار با شماست، اما من خرج سفر ندارم.» فرمود: «مخارج سفرت را من می‌پردازم.» با آن حضرت به سوی مکه رهسپار شدیم، و به همانجا که امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام را ملاقات کرده بودم رسیدیم ... داستان ملاقات با امام موسی بن جعفر و آنچه شنیده بودم برای آن حضرت شرح دادم [... ۵]. [صفحه ۴۰۰]

اخلاق و رفتار امام رضا علیه السلام

امامان پاک ما در میان مردم و با مردم می‌زیستند، و عملا به مردم درس زندگی و پاکی و فضیلت می‌آموختند. آنان الگو و سرمشق دیگران بودند، و با آنکه مقام رفیع امامت آنان را از مردم ممتاز می‌ساخت، و برگزیده‌ی خدا و حجت او در زمین بودند در عین حال در جامعه حریمی نمی‌گرفتند، و خود را از مردم جدا نمی‌کردند، و به روش جباران، انحصار و اختصاصی برای خود قائل نمی‌شدند، و هرگز مردم را به بردگی و پستی نمی‌کشاندند و تحقیر نمی‌کردند. - ابراهیم بن عباس می‌گوید: «هیچگاه ندیدم که امام رضا علیه‌السلام در سخن بر کسی جفا ورزد، و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند؛ هرگز نیازمندی را که می‌توانست نیازش را برآورده سازد رد نمی‌کرد، در حضور دیگری پایش را دراز نمی‌کرد، هرگز ندیدم به کسی از خدمتکاران و غلامانش بدگویی کند. خنده‌ی او قهقهه نبود بلکه تبسم بود، وقتی سفره‌ی غذا به میان می‌آمد، همه‌ی افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سفره‌ی خویش می‌نشاند و آنان همراه با امام غذا می‌خوردند. شب‌ها کم می‌خوابید و بیشتر بیدار بود، و بسیاری از شب‌ها تا صبح بیدار می‌ماند و به عبادت می‌گذراند، بسیار روزه می‌داشت بخصوص روزه‌ی سه روز در هر ماه را ترک نمی‌کرد. [۱۶] کار خیر و انفاق پنهان، بسیار داشت و بیشتر در شبهای تاریک مخفیانه به فقرا کمک می‌کرد.» [۱۲]. [صفحه ۴۰۱] - محمد بن ابی عباد می‌گوید: «فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود. لباس او [در خانه] درشت و خشن بود، اما هنگامی که در مجالس عمومی شرکت می‌کرد [لباسهای خوب و متعارف می‌پوشید و] خود را می‌آراست.» [۱۳]. - شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ نقصی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: «ما گروهی هستیم که میهمانان خود را به کار نمی‌گیریم.» [۱۴]. - یک بار شخصی که امام را نمی‌شناخت در حمام از امام خواست تا او را کیسه بکشد، امام علیه‌السلام پذیرفت و مشغول شد. دیگران امام را به آن شخص معرفی کردند، و او با شرمندگی به عذرخواهی پرداخت ولی امام بی‌توجه به عذرخواهی او همچنان او را کیسه می‌کشید و او را دلداری می‌داد که طوری نشده است. [۱۵]. - شخصی به امام عرض کرد: «به خدا سوگند هیچ کس در روی زمین از حجت برتری و شرافت پدران، به شما نمی‌رسد.» امام فرمود: «تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگار آنان را بزرگوار ساخت.» [۱۶]. - مردی از اهالی بلخ می‌گوید: در سفر خراسان با امام رضا علیه‌السلام همراه بودم. روزی سفره گسترده بودند و امام همه‌ی خدمتگزاران و غلامان حتی سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه او غذا بخورند. من به امام عرض کردم: «فدایتان شوم، بهتر است اینان بر سفره‌ای جداگانه بنشینند.» فرمود: ساکت باش، پروردگار همه یکی است، پدر و مادر همه یکی است، و پاداش هم به اعمال است.» [۱۲]. - یاسر خادم امام می‌گوید: «امام رضا علیه‌السلام به ما فرموده بود اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما به غذا خوردن مشغول بودید بر نخیزید تا غذایتان تمام شود.» به همین جهت بسیار اتفاق می‌افتاد که امام ما را صدا می‌کرد، و در پاسخ او می‌گفتند: «به غذا خوردن مشغولند.» و آن گرامی می‌فرمود: «بگذارید غذایشان تمام شود.» [۱۳]. - یک بار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: «من از دوستداران شما و پدران و اجداد تان هستم، از حج باز گشته‌ام و خرجی راه تمام کرده‌ام، اگر مایلید مبلغی [صفحه ۴۰۲] به من مرحمت کنید تا خود را به وطنم برسانم، و در آنجا از جانب شما معادل همان مبلغ را به مستمندان صدقه خواهم داد، زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده‌ام.» امام برخاست، به اطاقی دیگر رفت و

دویست دینار آورد و از بالای در، دست خویش را به سمت آن مرد دراز کرد، و آن شخص را صدا زد و فرمود: «این دویست دینار را بگیر و توشه‌ی راه کن، و به آن تبرک بجوی، و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه بدهی.» آن شخص دینارها را گرفت و رفت. امام از آن اطاق به جای اول بازگشت، از ایشان پرسیدند: «چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟» فرمود: تا شرمندگی نیاز و سؤال را در او نبینم» [... ۱۴]. امامان معصوم و گرامی ما در تربیت پیروان و راهنمایی ایشان تنها به گفتار اکتفا نمی‌کردند، و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه‌ای مبذول می‌داشتند، و در مسیر زندگی اشتباهاتشان را گوشزد می‌فرمودند؛ تا هم آنان از بیراهه به راه آیند، و هم دیگران و آیندگان بیاموزند. - سلیمان جعفری از یاران امام رضا علیه‌السلام می گوید: برای برخی کارها خدمت امام بودم، چون کارم انجام شد خواستم مرخص شوم، امام فرمود: «امشب نزد ما بمان.» همراه امام به خانه‌ی او رفتم. غلامان حضرت مشغول بنایی بودند. امام در میان آنها غریبه‌ای دید، پرسید: «این کیست؟» عرض کردند: «به ما کمک می کند و به او چیزی خواهیم داد.» فرمود: «مزدش را تعیین کرده‌اید؟» گفتند: «نه! هر چه بدهیم می‌پذیرد.» امام برآشفت و خشمگین شد. من به حضرت عرض کردم: «فدایتان شوم خود را ناراحت نکنید.» فرمود: «من بارها به اینها گفته‌ام که هیچ کس را برای کاری نیاورید مگر آنکه قبلا مزدش را تعیین کنید و قرارداد ببندید. کسی که بدون قرارداد و تعیین مزد کاری انجام دهد اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می کند مزدش را کم داده‌ای، ولی اگر قرارداد ببندی و به مقدار معین شده بپردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده‌ای، و در این صورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی [صفحه ۴۰۳] هر چند کم و ناچیز باشد می‌فهمد که بیشتر پرداخته‌ای و سپاسگزار خواهد بود.» [۱۵]. - احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه‌السلام محسوب می‌شود نقل می‌کند؛ من با سه تن دیگر از یاران امام خدمتش شرفیاب شدیم، و ساعتی نزد امام نشستیم؛ چون خواستیم بازگردیم امام به من فرمود: «ای احمد! تو بنشین.» همراهان من رفتند و من خدمت امام ماندم. سؤالاتی داشتم به عرض رساندم و امام پاسخ فرمودند، تا پاسی از شب گذشت. خواستم مرخص شوم، فرمود، «می‌روی یا نزد ما می‌مانی؟» عرض کردم: «هر چه شما بفرمایید، اگر بفرمائید بمان می‌مانم و اگر بفرمائید برو می‌روم.» فرمود: «بمان، و این هم رختخواب (و به لحافی اشاره فرمود)». آنگاه امام برخواست و به اطاق خود رفت. من از شوق به سجده افتادم و گفتم: «سپاس خدای را که حجت خدا و وارث علوم پیامبران در میان ما چند نفر که خدمتش شرفیاب شدیم تا این حد به من محبت فرمود». هنوز در سجده بودم که متوجه شدم امام به اطاق من بازگشته است؛ برخاستم. حضرت دست مرا گرفت و فشرد و فرمود: «ای احمد! امیرمؤمنان علیه‌السلام به عیادت صعصعهٔ بن صوحان [که از یاران ویژه‌ی آن حضرت بود] رفت، و چون خواست برخیزد فرمود: «ای صعصعه! از این که به عیادت تو آمده‌ام به برادران خود افتخار مکن (عیادت من باعث نشود که خود را از آنان برتر بدانی) از خدا بترس و پرهیزگار باش، برای خدا تواضع و فروتنی کن خدا تو را رفعت می‌بخشد.» [۱۶]. امام با این عمل و سخن خویش هشدار داده است که هیچ عاملی جای خودسازی و تربیت نفس و عمل صالح را نمی‌گیرد، و به هیچ امتیازی نباید مغرور شد، حتی نزدیکی به امام و عنایت و لطف آن بزرگوار نیز نباید وسیله‌ی فخر و مباهات و احساس برتری بر دیگران گردد. [صفحه ۴۰۴]

موضع گیری امام علیه السلام در برابر دستگاه خلافت

اشاره

امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در طول مدت امامت خویش با خلافت هارون الرشید و دو فرزندش، امین و مأمون، معاصر بوده است؛ ده سال با سالهای آخر زمامداری هارون، و پنج سال با حکومت امین و پنج سال با حکومت مأمون.

امام در زمان هارون

امام رضا علیه‌السلام پس از شهادت امام کاظم علیه‌السلام، امامت و دعوت خود را آشکار ساخت و بی‌پروا به رهبری امت می‌پرداخت. جو سیاسی جامعه در زمان هارون چنان خفقان آور بود که حتی برخی از صمیمی ترین یاران امام از این صراحت و بی‌پروایی او بر جانش بیمناك بودند. - صفوان بن یحیی می گوید: امام رضا علیه‌السلام پس از رحلت پدرش سخنانی فرمود که ما بر جانش ترسیدیم و به او عرض کردیم: «مطلبی بزرگ را آشکار کرده‌ای، ما بر تو از این طاغوت (هارون) بیمناکیم.» فرمود: «هر چه می‌خواهد تلاش کند، راهی بر من ندارد.» [۱۷]. - محمد بن سنان می گوید: در روزگار هارون به امام رضا علیه‌السلام عرض کردم: «شما خود را به این امر (امامت) مشهور ساخته‌اید و جای پدر نشسته‌اید، در حالی که از شمشیر هارون خون می‌چکد!» فرمود: «آنچه مرا بر این کار بی‌پروا ساخته سخن پیامبر است که فرمود: «اگر ابوجهل یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من پیامبر نیستم.» و من می گویم [صفحه ۴۰۵] «اگر هارون یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من امام نیستم.» [۱۸]. و همچنان شد که امام می‌فرمود؛ زیرا هارون هرگز فرصت نیافت خطری متوجه امام سازد، و بالاخره به جهت اغتشاشاتی که در شرق ایران رخ داده بود، هارون مجبور شد خود با سپاهیانش به سوی خراسان برود و در راه بیمار شد، و در سال ۱۹۳ هجری در طوس مرگش فرا رسید، و اسلام و مسلمین از وجود پلیدش ایمن شدند.

امام در زمان امین

پس از هارون بر سر خلافت بین امین و مأمون اختلافی سخت روی داد، هارون امین را برای خلافت بعد از خود تعیین کرده بود. و از او تعهد گرفته بود که پس از او مأمون خلیفه شود و نیز حکومت ایالت خراسان در زمان خلافت امین در دست مأمون باشد؛ ولی امین پس از هارون در سال ۱۹۴ هجری مأمون را از ولیعهدی خود عزل و فرزند خود موسی را نامزد این مقام کرد. [۱۹] بالاخره پس از درگیری‌های خونینی که میان امین و مأمون رخ داد، امین در سال ۱۹۸ هجری کشته شد و مأمون به خلافت رسید. امام رضا علیه‌السلام در طول این مدت از درگیری‌های دربار خلافت و اشتغال آنان به یکدیگر استفاده کرد، و به ارشاد و تعلیم و تربیت پیروان پرداخت.

امام در زمان مأمون

مأمون در میان خلفای بنی‌عباس از همه داناتر و مکارتر بود. درس خوانده بود و از فقه و علوم دیگر آگاهی داشت؛ چنانکه با برخی از دانشمندان به بحث و مناظره می‌نشست. البته آگاهی او از علوم روز نیز وسیله‌ای بود برای پیشبرد سیاست‌های ضد انسانی او، و گرنه هرگز به دین و اسلام پای‌بند نبود؛ در عیاشی و فسق و فجور و اعمال شنیع دیگر از سایر خلفا هیچ کم نداشت، نهایت آنکه از دیگر خلفا محتاط تر رفتار می کرد و با سالوس و ریا، بیشتر عوام‌فریبی می‌نمود، و برای استحکام پایه‌های حکومت خود گاه با فقها نیز همنشین می‌شد و از مسائل و مباحث دینی نیز سخن می گفت. همنشینی و صمیمیت و همدمی مأمون با قاضی یحیی بن اکثم که مردی رذل و کثیف و فاجر بود بهترین گواه بی‌دینی و فسق و رذیلت مأمون است؛ یحیی بن اکثم مردی بود که به شنیع ترین اعمال در جامعه شهرت داشت چنانکه قلم از شرح رذالت های او شرم دارد، و مأمون [صفحه ۴۰۶] چنین کسی را چنان همدم خویش ساخته بود که «رفیق مسجد و گرمابه و گلستان» یکدیگر محسوب می‌شدند، و اسفبار تر آنکه او را به مقام «قاضی القضاة» امت اسلامی منصوب نمود و در امور مملکتی نیز با او رایزنی و مشورت داشت!! [۲۰]. در زمان مأمون علم و دانش به ظاهر ترویج می‌شد، و دانشمندان به مرکز خلافت دعوت می‌شدند، و تشویق هایی که مأمون برای دانشمندان و دانش پژوهان فراهم می‌آورد زمینه‌ی جذب اهل دانش به سوی او گردید، و مجالس درس و بحث و مناظره ترتیب می‌یافت، و بحث و گفتگوی علمی بازاری پررونق داشت. علاوه بر این مأمون می‌کوشید با برخی کارها شیعیان و طرفداران امام را نیز به خود علاقمند سازد «مثلا از شایسته‌تر

بودن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام برای جانشینی پیامبر سخن می‌گفت، و دشنام و لعن به معاویه را رسمی کرد و فدک را که از فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام غصب شده بود به علویان بازگرداند، و با علویان در ظاهر انعطاف و علاقه نشان می‌داد. [۲۱]. اصولا مأمون با توجه به رفتار هارون و جنایات او و اثر سوء آن در روحیه‌ی مردم می‌خواست زمینه‌های انقلاب و شورش را از بین ببرد، و آنها را راضی نگهدارد تا بتواند بر مرکب خلافت سوار باشد، از این رو باید گفت وضع زمان ایجاب می‌کرد که به جبران کمبودها و نارضایتی‌ها بپردازد، و وانمود کند که درصدد اصلاح امور است و با خلفای دیگر تفاوت دارد [... صفحه ۴۰۷]

ولایتعهدی امام رضا علیه السلام

اشاره

امامان پاک ما به جهت مقام عصمت و امامت که ویژه‌ی ایشان بود، و به حکم علم و حکمتی که لازمه‌ی امامت و موهبت الهی است، و به تأیید خاص خدای متعال، بر ضرورت‌ها و ویژگی‌های عصر خویش از هر کس دیگر آگاه تر و به روش رهبری در هر برهه از همه داناتر بودند؛ این حقیقت بر آنان که به اسلام واقعی و بی انحراف معتقدند، و بر تعیین امام به فرمان خدا و به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باور دارند، چیزی روشن و غیرقابل انکار است. تاریخ زندگی امامان پاک ما پر از وقایعی است که از همین علم و بینش الهی آن بزرگواران حکایت می‌کند. به جهت همین آگاهی ژرف امام از همه سوی جامعه و عصر خویش و نیز به جهت علم و اطلاق امام بر حقایق عالم هستی و آگاهی او از آنچه تا رستاخیز به وقوع می‌پیوندد بود که پیشوایان معصوم ما با ظرافت عمل، دقیق‌ترین روش‌ها را در برخورد با مسائل عصر خویش و در پیشبرد هدف‌های الهی به کار می‌بستند. هشتمین پیشوا امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در عصری می‌زیست که خلافت ننگین عباسیان در اوج خود بود، زیرا سلسله‌ی بنی‌عباس پادشاهی عظیم‌تر از هارون و مأمون ندارد؛ از سوی دیگر سیاست بنی‌عباس در برابر ائمه علیهم‌السلام و به ویژه از زمان امام رضا علیه‌السلام به بعد، سیاستی پر مکر و فریب همراه با نفاق و تظاهر بود؛ آنان با آنکه به خون خاندان امامت تشنه بودند برای ایمن ماندن از شورش علویان و جلب قوت شیعیان و ایرانیان، سعی داشتند وانمود کنند که روابطی بسیار صمیمی با خاندان امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دارند و به این وسیله مشروعیت خویش را تأمین نمایند؛ و اوج این سیاست خدعه آمیز را می‌توان در حکومت مأمون دید. [صفحه ۴۰۸] امام رضا علیه‌السلام در برابر این شگرد فریبنده‌ی مأمون، با ظرافت عملی بی‌مانند روشی اتخاذ کرد که هم خواسته‌ی مأمون تأمین نشود، و هم سراسر بلاد پهناور اسلام به حق نزدیک شوند و دریابند خلافت راستین اسلامی صرفا از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برعهده‌ی امامان است، و کسی جز آنان شایسته و سزاوار این مقام نیست. چنانکه در زندگی سایر ائمه علیهم‌السلام نیز گفتیم؛ خلفای اموی و عباسی معمولا ائمه علیهم‌السلام را زیرنظر و مراقبت شدید داشتند، و از تماس مردم با آنان جلوگیری می‌کردند، و سعی شان بر گمنام داشتن و ناشناخته ماندن آن بزرگواران بود. لذا هر یک از ائمه علیهم‌السلام همین که تا حدودی در بلاد اسلامی نام‌آور می‌شد توسط خلفا مقتول و مسموم می‌گشت. پذیرش امام - به اجبار - ولایتعهدی را با شرایطی بود که در حکم نپذیرفتن می‌نمود، در عین حال شهرت این مسأله در سرزمین‌های دور و نزدیک اسلام، و این که مأمون اعتراف کرده است که امام رضا علیه‌السلام پیشوای امت و سزاوار خلافت است، و مأمون از ایشان خواسته خلافت را بپذیرند و ایشان نپذیرفته و به اصرار مأمون ولایتعهدی را با شرایطی پذیرفته است؛ همین‌ها خود در ژرفای عمل به سود روش امام و شکستی برای سیاست مأمون بود. یکی از پیامدهای ولایتعهدی امام همین بود که جامعه‌ی وسیع اسلامی، دریافت شایسته‌ترها کیستند و مأمون با عمل خود بر چه حقیقتی اعتراف کرده است. و نیز در این رهگذر، امام از مدینه تا مرو در شهرهای مختلفی از بلاد اسلام با مردم روبرو شد، و مسلمین که در آن روزگاران با نبودن وسائل ارتباط جمعی از بسیاری آگاهی‌ها محروم بودند او را ملاقات

کردند و حق را مشاهده نمودند. اثرات مثبت آن بسیار قابل ذکر و بحث است، نمونه‌ی آن را باید در نیشابور و هجوم مردم مشتاق دیـد، و در نماز عیـد در مرو، در همین زمینه، آشـنایی بسیاری از متفکران و دانشـمندان مختلف که در مرو با امام به مناظره و بحث می‌نشستند و اثبات عظمت علمی امام، و شکست مأمون و خنثی شدن توطئه هایش برای تحقیر امام علیه‌السلام را باید از اثرات مثبت سیاست امام تلقی نمود که خود نیاز به بررسی مفصلی دارد. [صفحه ۴۰۹]

اما اصل داستان

مأمون پس از آنکه برادرش امین را نابود کرد و بر مسـند حکومت تکیه زد، در شـرایط حساسی قرار گرفت؛ زیرا موقعیت او به ویژه در بغداد که مرکز حکومت عباسی بود و در میان طرفداران عباسیان که خواستار «امین» بودند و حکومت مأمون را در مرو با مصالح خود منطبق نمی‌دیدنـد، سـخت متزلزل بود. از سوی دیگر شورش علویان تهدیدی جدی برای حکومت مأمون محسوب می‌شد، چرا که در سـال ۱۹۹ هجری، محمـد بن ابراهیم طباطبـا از علویـان محبوب و بزرگوار به دستیـاری ابوالسـرایا قیـام کرد، گروهی دیگر از علویـان هم در عراق و حجاز قیام‌هایی داشـتند و از ضـعف بنی‌عباس که در درگیری‌های مأمون و امین نظام امورشان از هم پاشـیده بود اسـتفاده کردند، و بر بعضـی از شـهرها مسلط شدند، و تقریباً از کوفه تا یمن در آشوب و اغتشاش بود، و مأمون با کوشش بسیار توانست بر این آشوب‌هـا چیره شود. [۲۲] و نیز ممکن بود ایرانیان هم به یاری علویان برخیزنـد؛ چون ایرانیان به حق شـرعی خاندان امیرمؤمنـان علی علیه‌السـلام معتقـد بودنـد، و در ابتـدای کـار بنی‌عبـاس هم داعیان عباسـی برای سـرنگونی بنی‌امیه از همین علاقه‌ی ایرانیان به خانـدان پیامبر و دودمان امیرمؤمنان اسـتفاده کرده بودنـد. مأمون که مردی زیرک و مکار بود، به فکر آن افتاد که با طرح واگذاری خلافت یا ولایتعهدی به شخصـیتی مانند امام رضا علیه‌السـلام پایه‌های لرزان حکومت خود را تثبیت کند؛ زیرا امیدوار بود که با مبادرت به این کار بتوانـد جلوی شورش علویان را بگیرد، و موجبات رضایت خاطر آنان را فراهم سازد، و ایرانیان را نیز آماده پـذیرش خلافت خود نمایـد. [صـفحه ۴۱۰] پیـداست که تفویض خلافت یـا ولایتعهـدی به امـام فقـط یک تاکتیک حساب شـده‌ی سیاسـی بـود، و گرنه کسـی که برای حکـومت، برادر خـود را به قتـل رسانـده بود، و نیز در زنـدگی خصوصـی خود از هیـچ فسق و فجوری ابا نـداشت ناگهان چنان دیانت پناه نمی‌شد که از خلافت و سـلطنت بگذرد، بهترین شاهد مکر و تزویر مأمون نپذیرفتن امام از او است. چرا که اگر مـأمون در گفتـار و کردار خود صـادق می‌بود هرگز امـام از به دست گرفتن زمـام خلافت، که جز امام هیچ کس صـلاحیت آنـان را نـدارد، طفره نمی‌رفـت. شواهـد دیگر نیز کـه در تاریـخ موجـود اسـت به روشـنی از سـوء نیت مـأمون پرده برمی‌دارد، و ما به عنوان نمونه به چنـد مورد اشاره می‌کنیم: - مأمون جاسوسانی بر امام گماشـته بود تا همه‌ی امور را زیرنظر بگیرند و به او گزارش کننـد. این خود دلیـل دشـمنی مـأمون بـا امـام و عـدم ایمـان و حسن نیت او نسـبت به آن بزرگوار است، در روایات اسـلامی می‌خوانیم: «هشام بن ابراهیم راشدی، از نزدیکترین افراد نزد امام رضا علیه‌السـلام بود و امور امام به دست او جریان داشت، ولی هنگامی که امام را به مرو آوردنـد، هشام با فضل بن سـهل ذوالریاستین - وزیر مأمون - و با مأمون اتصال و ارتباط پیدا کرد، و چنان بود که هیچ چیز را از آنان پنهان نمی‌داشت. مأمون او را حاجب (مسئول روابط عمومی) امام قرار داد. هشام فقط افرادی را که خود مایل بود نزد امام راه می‌داد، و بر امام سـخت می‌گرفت و او را در مضـیقه قرار می‌داد. دوسـتان و پیروان امام نمی‌توانسـتند آن گرامی را ملاقـات نماینـد، و هر چه امـام در منزلش می‌گفت هشام به مأمون و فضل بن سـهل گزارش می‌کرد.» [۲۳]. - اباصلت در مورد دشـمنی مأمون با امام می‌گوید: «امام علیه‌السـلام با دانشـمندان مناظره و بر آنان غلبه می‌کرد، و مردم می‌گفتند: به خدا قسم او از مأمون به خلافت سـزاوارتر است، و جاسوسان این مطلب را به مأمون گزارش می‌کردند.» [۲۴]. - جعفر بن محمد بن الاشعث در ایـامی که امـام در خراسان و نزد مأمون بوده است، به امام پیام می‌دهـد که نامه‌های او را پس از خوانـدن بسوزانـد تا مبادا به دسـت دیگری بیفتـد، و امـام برای اطمینـان خـاطر او می‌فرمایـد: نـامه هـایش را پس از خوانـدن می‌سـوزانم.» [۲۵]. [صـفحه ۴۱۱] - امـام

علیه‌السلام در همان ایام که نزد مأمون و ظاهرا ولیعهد است در پاسخ احمد بن محمد بزنطی می‌نویسد ...: «و اما این که اجازه‌ی ملاقات خواسته‌ای، آمدن نزد من دشوار است، این‌ها اکنون بر من سخت گرفته‌اند، فعلا- برایت ممکن نیست، انشاءالله به زودی ملاقات میسر خواهد شد.» [۲۶ —] آشکارتر از همه آنکه مأمون خود گاهی نزد برخی از نزدیکان و وابستگانش به هدف‌های واقعی خود در مورد امام علیه‌السلام اعتراف و صریحا از نیات پلید خود پرده برداشته است. مأمون در پاسخ حمید بن مهران - یکی از درباریانش - و گروهی از عباسیان که او را به جهت سپردن ولایتعهدی به امام رضا سرزنش می‌کردند می‌گوید: این مرد از ما پنهان و دور بود، و برای خود دعوت می‌کرد، ما خواستیم او را ولیعهد خویش قرار دهیم تا دعوتش برای ما باشد، و به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید، و شیفتگان او دریابند که آنچه او ادعا می‌کرد در او نیست، و این امر (خلافت) مخصوص ماست نه او. ما بیمناك بودیم اگر او را به حال خود باقی گذاریم، آشوبی برای ما برپا سازد که نتوانیم جلوی آنرا بگیریم، و وضعی پیش آورد که طاقت مقابله‌ی آن را نداشته باشیم.» [۲۷]. بنابراین مأمون در تفویض خلافت یا ولایتعهدی به امام، حسن نیت نداشت، و در این بازی سیاسی به دنبال هدف های دیگری بود؛ او می‌خواست از یک سو امام را به رنگ خود درآورد و قدس و تقوای امام را ناچیز و آلوده سازد، از سوی دیگر امام هر یک از دو پیشنهاد خلافت و ولایتعهدی را به صورتی که مأمون خواسته بود می‌پذیرفت به سود مأمون تمام می‌شد؛ زیرا اگر امام خلافت را می‌پذیرفت مأمون شرط می‌کرد خودش ولیعهد باشد و بدین وسیله مشروعیت حکومت خود را تأمین و سپس پنهانی و با دسیسه امام را از میان برمی‌داشت و اگر امام ولایتعهدی را می‌پذیرفت باز حکومت مأمون پابرجا و امضا شده بود. امام در واقع راه سومی انتخاب کرد، و با آنکه به اجبار ولایتعهدی را پذیرفت، با روش خاص خود به گونه‌ای عمل نمود که مأمون به هدف‌های خویش، از نزدیک شدن به امام و کسب مشروعیت، نرسد، و طاغوتی بودن حکومتش بر جامعه برملا باشد. [صفحه ۴۱۲]

از مدینه تا مرو

اشاره

همچنانکه گفتیم مأمون برای بهره‌برداری های سیاسی و راضی ساختن علویان، که همواره در میانشان مردانی دلیر و دانشمند و پارسا بسیار بود، و جامعه و به ویژه ایرانیان که دل به سوی آنان داشتند، تصمیم گرفت امام رضا علیه‌السلام را به مرو بیاورد، و چنان وانمود کند که دوستدار علویان و امام علیه‌السلام است. مأمون در تظاهر خود چنان ماهرانه عمل می‌کرد که گاهی برخی از شیعیان و پاك نهاد نیز فریب می‌خوردند؛ به همین جهت امام رضا علیه‌السلام به برخی از یاران خود که ممکن بود تحت‌تأثیر تظاهر و ریاکاری مأمون واقع شوند فرمود: «به گفتار او مغرور نشوید و فریب نخورید، سوگند به خدا کسی جز مأمون قاتل من نخواهد بود، اما من ناگزیرم شکیبایی ورزم تا وقت آن برسد.» [۲۸]. مأمون در رابطه با ولیعهد ساختن امام در سال ۲۰۰ هجری دستور داد امام رضا علیه‌السلام را از مدینه به مرو بیاورند. [۲۹]. - رجاء بن أبی الضحاك فرستاده‌ی مخصوص مأمون می‌گوید: «مأمون مرا مأمور کرد به مدینه بروم و علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را حرکت دهم و دستور داد روز و شب مراقب او باشم و محافظت او را به دیگری وا نگذارم. من برحسب فرمان مأمون از مدینه تا مرو یکسره همراه آن حضرت بودم، سوگند به خدای هیچ کس را از آن حضرت در پیشگاه خدا پرهیزگار تر و بیمناك تر، و بیش از او در یاد خدا ندیده‌ام. [۳۰] از مدینه تا مرو به هیچ شهری در نیامدیم جز آنکه مردم آن شهر به خدمتش شتافتند، و از مسائل [صفحه ۴۱۳] دینی استفتا و پرسش می‌کردند، و آن حضرت پاسخ کافی می‌داد، و برای آنان به استناد از پدران گرامیش تا پیامبر، بسیار حدیث می‌فرمود.» [۳۱]. - ابوهاشم جعفری می‌گوید: رجاء بن ابی الضحاك امام علیه‌السلام را از طریق اهواز می‌برد. چون خبر تشریف فرمایی امام به من رسید به اهواز آمدم و خدمت امام شرفیاب

شدم و خود را معرفی کردم، این اولین بار بود که آن گرامی را می‌دیدم. این زمان اوج گرمای تابستان بود و امام علیه‌السلام نیز بیمار بودند؛ به من فرمودند: «طبیبی برای ما بیاور». طبیبی به خدمتش آوردم، امام گیاهی را برای طبیب توصیف کرد، طبیب عرض کرد: «هیچ کس را جز شما سراغ ندارم که این گیاه را بشناسد، چگونه بر این گیاه اطلاع پیدا کرده‌اید؟ این گیاه در این زمان و در این سرزمین موجود نیست.» امام فرمود: «پس نیشکر تهیه کن.» عرض کرد: «یافتن نیشکر از آنچه نخست نام بردید دشوارتر نیست، چرا که این وقت سال وقت نیشکر نیست و یافت نمی‌شود.» فرمود: «این هر دو، در سرزمین شما و در همین زمان موجود است، با این همراه شو - اشاره به ابوهاشم - به سوی سد آب بروید و از آن بگذرید، خرمنی انباشته می‌یابید، به سوی آن بروید، مردی سیاه را خواهید دید ... از او محل روییدن نیشکر و آن گیاه را بپرسید». ابوهاشم می گوید: «به همان نشانی که امام فرموده بود رفتیم، نیشکر تهیه کردیم و به خدمت امام آوردیم و آن حضرت خدای را سپاس گفت». طبیب از من پرسید: «این مرد کیست؟» گفتم: «فرزند سرور پیامبران [حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم] است». گفت: «از علوم و اسرار پیامبران چیزی نزد اوست». گفتم: «آری. از اینگونه امور از او دیده‌ام اما پیامبر نیست». گفت: «وصی پیامبر است؟» گفتم: «آری از اوصیاء پیامبر است». خبر این واقعه به رجاء بن ابی الضحاك رسید و به یاران خود گفت اگر امام در این جا بماند مردم به او روی می‌آورند. به همین جهت آن حضرت را از اهواز حرکت داد و کوچ کرد. [۳۲]. [صفحه ۴۱۴]

امام در نیشابور

- بانویی که امام علیه‌السلام در نیشابور به خانه‌ی پدربزرگش وارد شده بود می گوید: «امام رضا علیه‌السلام به نیشابور آمد و در محله‌ی غربی در ناحیه‌ای که به لاشاباد معروف است در منزل پدربزرگم پسنده وارد شد. پدربزرگ من به آن جهت پسنده نامیده شد که امام علیه‌السلام او را پسندید و به خانه‌ی او آمد. امام در گوشه‌ای از خانه‌ی ما به دست مبارك خود بادامی کاشت، از برکت امام در ظرف یکسال درختی شد و بار آورد، مردم به بادام این درخت شفا می‌جستند و هر بیماری از بادام این درخت به قصد شفاء می‌خورد بهبود می‌یافت.» [۳۳]. - اباصلت هروی از یاران نزدیك امام می گوید: من همراه امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم، هنگامی که می‌خواست از نیشابور برود بر استری خاکستری رنگ سوار بود و محمد بن رافع، احمد بن الحرث، یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه و گروهی از علماء گرد امام اجتماع کرده بودند، آنان عنان استر امام را گرفتند و گفتند: «تو را به حرمت پدران پاکت سوگند می‌دهیم که برای ما حدیثی که خود از پدرت شنیده باشی بگو.» امام سر از محمل بیرون آورد و فرمود: «حَدَّثَنِی أَبِی الْعَبْدُ الصَّالِحُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ باقر علوم الأنبیاء قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ سَیِّدُ الْعَابِدِین قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی سَیِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحُسَیْنُ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهم‌السلام، قَالَ سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله و سلم یَقُولُ سَمِعْتُ جَبْرَئِیلَ یَقُولُ قال الله جل جلاله: إِنِّی أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَاعْبُدُونِی مَنْ جَاءَ مِنْکُمْ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِالْإِخْلَاصِ دَخَلَ فِی حِصْنِی وَ مَنْ دَخَلَ فی حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی پدرم، بنده‌ی شایسته‌ی خدا موسی بن جعفر برایم گفت که پدرش جعفر بن محمد صادق از پدرش محمد بن علی باقر از پدرش علی بن الحسین سید العابدین از پدرش سرور جوانان بهشت حسین، از پدرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نقل کرد که فرمود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود فرشته‌ی خدا جبرئیل گفت خدای متعال فرموده است: منم خدای یکتا که خدایی جز من نیست، مرا بپرستید، کسی که با اخلاص گواهی دهد که خدایی جز «الله» نیست در قلعه‌ی من درآمده و کسی که به قلعه‌ی من درآید از عذاب من ایمن خواهد بود.» [۳۴]. در روایتی دیگر اسحاق بن راهویه که خود در این جمع بوده است می گوید: امام پس از آنکه فرمود خدا فرموده است: «لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» اندکی بر مرکب خود راه پیمود و آنگاه به ما فرمود: «بشروطها و أنا من [صفحه ۴۱۵] شروطها» [۳۵] یعنی ایمان به یگانگی خدا که موجب ایمنی از عذاب الهی می‌شود

شرایطی دارد و پذیرش امامت من [ولایت و امامت ائمه علیهم‌السلام] از جملهٔ شرایط آن است.» در تواریخ دیگری نقل شده، هنگامی که امام این حدیث را می‌فرمود، مردمان نیشابور - که در آن هنگام از شهرهای بزرگ خراسان و بسیار پرجمعیت و آباد بود و بعدها در حملهٔ مغول ویران شد - چنان انبوه شده بودند که مدتی طولانی از صدای فریاد و گریهٔ مردم از شوق دیدار امام، گفتن حدیث ممکن نمی‌شد تا روز به نیمه رسید، و پیشوایان و قضات فریاد می‌زدند: ای مردم گوش کنید و پیامبر را در مورد عترتش میازارید، و خاموش باشید ... سرانجام امام در میان شور و شوق مردم حدیث را فرمود و بیست و چهار هزار قلمدان آمادهٔ نوشتن کلمات امام شد. [۳۶]. - هروی می گوید: امام از نیشابور بیرون آمد و در ده سرخ [۳۷] به امام عرض کردند: «ظهر شده است آیا نماز نمی‌گذارید؟» امام پیاده شد و آب خواست، و ما آب نداشتیم، امام به دست مبارک خویش خاک را کاوید و چشمه‌ای جاری شد چنانکه آن گرامی و همهٔ همراهان وضو ساختند، و اثر این آب تاکنون باقی است. [۳۸]. وقتی به سناباد رسید به کوهی که از سنگ آن ظروفی می‌ساختند تکیه کرد و فرمود: «خداوندا مردم را از این کوه سودمند فرما و آنچه در ظروفی که از این کوه میتراشند قرار گیرد برکت ده» و آنگاه فرمان داد دیگ هایی برای او از سنگ آن کوه تهیه کنند و فرمود: طعام او را جز در این دیگها نپزند، [۳۹] آن گرامی در غذا خوردن بی‌تکلف و کم خوراک بود. [۴۰]. آنگاه در طوس به خانهٔ حمید بن قحطبه طائی وارد شد، و به بقعه‌ای که «هارون الرشید» در آن مدفون بود [۴۱] وارد شد، و در یک سوی گور هارون با دست، خطی کشید و فرمود: «هَذِهِ تُرْبَتِي وَ فِيهَا أُدْفَنُ وَ سَيَجْعَلُ اللَّهُ هَذَا الْمَكَانَ مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ أَهْلِ مَحَبَّتِي؛ [... ۴۲] این خاک من است و در آن مدفون خواهم شد، و به زودی خدای متعال [صفحه ۴۱۶] این مکان را زیارتگاه و محل رفت و آمد شیعیان و دوستدارانم قرار خواهد داد ». ...سرانجام امام علیه‌السلام به مرو رسید، و مأمون او را در خانه‌ای مخصوص و جدا از دیگران فرود آورد و بسیار احترام کرد. [۴۳]. [صفحه ۴۱۷]

پیشنهاد مأمون

اشاره

پس از ورود امام به مرو، مأمون پیام فرستاد که می‌خواهم از خلافت کناره‌گیری کنم و این کار را به شما واگذارم، نظر شما چیست؟ امام نپذیرفت، مأمون بار دیگر پیغام داد چون پیشنهاد اول مرا نپذیرفتید، ناچار باید ولایتعهدی مرا بپذیرید. امام به شدت از پذیرفتن این پیشنهاد نیز خودداری کرد. مأمون امام را نزد خود طلبید و با او خلوت کرد، فضل بن سهل ذوالریاستین نیز در آن مجلس بود. مأمون گفت: «نظر من اینست که خلافت و امور مسلمانان را به شما واگذارم» امام قبول نکرد، مأمون پیشنهاد ولایتعهدی را تکرار کرد باز امام از پذیرش آن ابا فرمود. مأمون گفت: عمر بن خطاب برای خلافت بعد از خود شورایی با عضویت شش نفر تعیین کرد و یکی از آنان جد شما علی بن ابی‌طالب بود. عمر دستور داد هر یک از آنان مخالفت کند گردنش را بزنند، اینک چاره‌ای جز قبول آنچه اراده کرده‌ام نداری، چون من راه و چارهٔ دیگری نمی‌یابم». مأمون با بیان این مطلب تلویحاً امام را تهدید به مرگ کرد. امام ناچار با اکراه و اجبار ولیعهدی را پذیرفت و فرمود: «ولایتعهدی را می‌پذیرم به شرط آنکه آمر و ناهی و مفتی و قاضی نباشم و کسی را عزل و نصب نکنم و چیزی را تبدیل و تغییر ندهم.» مأمون همهٔ این شرایط را پذیرفت. [۴۴]. بدین ترتیب مأمون ولایتعهدی خود را بر امام تحمیل کرد تا با این توطئه هم امام را زیر [صفحه ۴۱۸] نظر داشته باشد که نتواند مردم را به سوی خویش بخواند، و هم علویان و شیعیان را آرام سازد، و پایه‌های حکومت خود را تحکیم بخشد.

چرا امام ولایتعهدی را پذیرفت

۱ – رَیَّانِ بن صَلْت می گوید: «خدمت امام رضا علیه‌السلام رفتم و عرض کردم ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی می گویند شما قبول ولیعهدی مأمون را نموده‌اید با آنکه نسبت به دنیا اظهار زهد و بی‌رغبتی می‌فرمائید!» فرمود: «خدا گواه است که این کار خوشایند من نبود، اما میان پذیرش ولیعهدی و کشته شدن قرار گرفتم و ناچار پذیرفتم.. آیا نمی‌دانید که یوسف پیامبر خدا بود و چون ضرورت پیدا کرد که خزانه‌دار عزیز مصر شود پذیرفت، اینك نیز ضرورت اقتضا کرد که من مقام ولیعهدی را به اکراه و اجبار بپذیرم، اضافه بر این من داخل این کار نشدم مگر مانند کسی که از آن خارج است (با شرایطی که قرار دادم مانند آن است که مداخله نکرده باشم) به خدای متعال شکایت می کنم و از او یاری می‌جویم.» [۴۵]. ۲ – محمد بن عرفه می گوید، به امام عرض کردم: «ای فرزند پیامبر خدا! چرا ولیعهدی را پذیرفتی؟» فرمود: «به همان دلیل که جدم علی علیه‌السلام را وادار کردند در آن شورا شرکت کند.» [۴۶]. ۳ – یاسر خادم می گوید: پس از آنکه امام ولایتعهدی را قبول کرده بود، او را دیدم دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده، می گفت: «خدایا تو می‌دانی که من به ناچار و با اکراه پذیرفتم، پس مرا مؤاخذه مکن همچنانکه بنده و پیامبرت یوسف را مؤاخذه نکردی هنگامی که ولایت مصر را پذیرفت.» [۴۷]. ۴ – امام رضا علیه‌السلام به یکی از خواص خود که از ولایتعهدی امام خوشحال بود فرمود: «خوشحال نباش این کار به انجام نخواهد رسید و به این حال نخواهد ماند.» [۴۸]. [صفحه ۴۱۹]

موضعگیری منفی امام

امام به ظاهر و در گفتار ولیعهدی را پذیرفت ولی عملا آن را نپذیرفته بود زیرا شرط کرد که هیچ مسئولیتی نداشته باشد و در کارها مداخله‌ای نکند. مأمون شرایط را قبول کرده بود ولی گاهی می کوشید برخی کارها را بر امام تحمیل کند و امام را آلت اجرای مقاصد خود قرار دهد، ولی امام به شدت مقاومت می کرد و هرگز با او همکاری نمی کرد. مُعَمَّرُ بْنُ خَلَّادٍ می گوید: امام رضا علیه‌السلام برایم نقل کرد که مأمون به من گفت: «برخی از افراد مورد اعتماد خودت را معرفی کن تا حکومت شهرهایی که بر من شوریده‌اند به آنان واگذار کنم.» به او گفتم: «اگر به شرایطی که پذیرفتی وفا کنی من هم به عهدم وفا خواهم کرد؛ من در این کار به این شرط داخل شدم که امر و نهی و عزل و نصب نکنم و مشاور هم نباشم تا پیش از تو در گذرم، سوگند به خدا خلافت چیزی است که به آن فکر نمی کردم. آنگاه که در مدینه بودم بر مرکبم سوار می‌شدم و رفت و آمد می کردم، و اهل شهر و دیگران حوائج خود را به من عرضه می‌داشتند من هم برآورده می‌ساختم، آنان و من همچون عموها بودیم (مثل وابستگان با هم انس و صمیمیت داشتیم) نامه هایم در شهرها مقبول و مورد احترام بود. تو نعمتی بیش از آنچه خداوند به من عطا کرده است، برای من نیفزوده‌ای، و هر نعمتی هم بخواهی بیفزایی باز از خداست که به من عطا می‌شود.» مأمون گفت: «من به عهدم وفا دارم.» [۴۹].

جشن ولایتعهدی

پس از آنکه امام علیه‌السلام مقام ولیعهدی را به گونه‌ای که ذکر شد، پذیرفت، مأمون برای اعلام به مردم و بهره‌برداری های سیاسی و تظاهر به این که بسیار خشنود و خوشحال است، جشنی برپا کرد، و روز پنجشنبه برای درباریانش جلوس ترتیب داد و فضل بن سهل بیرون رفت و مردم را از نظر مأمون درباره‌ی امام رضا علیه‌السلام و ولیعهدی او آگاه ساخت، و فرمان مأمون را ابلاغ کرد که باید لباس سبز – که لباس مرسوم علویان بود بپوشند و پنجشنبه‌ی دیگری برای بیعت با امام حاضر شوند. در روز تعیین شده همه‌ی طبقات اعم از درباریان و فرماندهان سپاه و قاضیان و دیگران در لباس سبز حاضر شدند، مأمون نشست و برای امام علیه‌السلام نیز جایگاه ویژه‌ای ترتیب داده بودند. [صفحه ۴۲۰] امام نیز با لباس سبز در حالی که عمامه بر سر و شمشیری به همراه داشت نشست. مأمون دستور داد فرزندش عباس بن مأمون اولین نفر باشد که با امام بیعت می کند. امام دست خود را بلند کرد چنانکه

پشت دست به طرف چهره‌ی خودش باشد و کف دست به سوی بیعت کننده بود. مأمون گفت: «دستت را برای بیعت بگشا.» امام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این چنین بیعت می‌کرد.» آنگاه مردم با امام بیعت کردند و دست او همچنان بالای دستها بود؛ در این مجلس کیسه‌های پول تقسیم شد، و سخنرانان و شاعران درباره‌ی فضائل امام و در مورد کاری که مأمون انجام داده بود سخنانی بیان نمودند. سپس مأمون به امام گفت: «شما نیز خطبه بخوانید و سخن بگویید.» امام پس از حمد و ثنای الهی خطاب به حاضران فرمود: «ما بر شما حقی از ناحیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داریم و شما نیز بر ما حقی به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارید، پس هنگامی که شما حق ما را ادا کردید بر ما نیز لازم است حق تان را محترم بشماریم» و دیگر در آن مجلس چیزی نفرمود.» مأمون دستور داد درهم‌ها را به نام رضا سکه زدند. [۵۰]. [صفحه ۴۲۱]

اقامه‌ی نماز عید

در یکی از اعیاد اسلامی مانند عید فطر یا عید قربان، مأمون برای امام پیام فرستاد که امامت نماز عید را بپذیرد و نماز را برگزار فرماید. امام پاسخ داد: «تو شرایطی که میان من و توست می‌دانی، مرا از اقامه‌ی نماز معذور دار». مأمون گفت: «منظورم از این کار آن است که مردم مطمئن شوند و نیز فضیلت تو را بشناسند!» فرستاده چند بار میان مأمون و امام رفت و آمد کرد، و چون مأمون بسیار اصرار ورزید، امام پاسخ داد: «بیشتر دوست دارم مرا از این کار معاف داری، ولی اگر نمی‌پذیری و ناچار باید این کار را انجام دهم، من برای اقامه‌ی نماز عید مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بیرون خواهم آمد». مأمون پذیرفت و گفت: «هر طور مایل هستید بیرون بیایید.» و دستور داد فرماندهان و درباریان و عموم مردم بامداد عید جلوی خانه‌ی امام حاضر شوند. بامداد عید پیش از طلوع آفتاب کوچه‌ها و راه‌ها از مردم مشتاق پر شد و حتی زنان و کودکان هم آمده بودند و بیرون آمدن امام را انتظار می‌بردند. فرماندهان به همراه سپاهیان، سوار بر مرکب‌های خود جلوی منزل امام ایستاده بودند. آفتاب سر زد، امام غسل کرد و لباس پوشید و عمامه‌ای سپید که از پنبه بافته شده بود بر سر نهاد، و یک سر عمامه را بر سینه و سر دیگر را از پشت بر کتف افکند؛ و عصا در دست گرفت، و به همراهان خویش فرمود: «آنچه انجام می‌دهم انجام دهید.» آنگاه پای برهنه در حالی که شلوار و نیز دامن لباس را تا نیمه ساق پا بالا آورده بود، به راه [صفحه ۴۲۲] افتاد. پس از چند گام سر به سوی آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت، [همراهانش به تکبیر او تکبیر گفتند] ... امام به در سرای رسید و ایستاد. فرماندهان و سپاهیان چون امام را چنان دیدند از مرکب‌ها بر زمین جستند و پاپوش‌ها از پای درآوردند و پابرهنه بر خاک ایستادند. امام در سرای تکبیر گفت و انبوه مردم با او تکبیر گفتند، صحنه چنان شور و عظمتی داشت که گویی آسمان و زمین با او تکبیر می‌گفتند؛ شهر مرو را سراسر گریه و فریاد فراگرفت. فضل بن سهل چون اوضاع را چنین دید به مأمون خبر برد و گفت: «ای امیر! اگر رضا به این گونه به مصلای نماز برسد فتنه و آشوب می‌شود و ما همه بر جان خویش بیمناکیم، به او پیام بفرست که بازگردد». مأمون به امام پیام داد: «ما شما را به زحمت انداختیم، دوست نداریم به شما زحمت و رنجی برسد، شما بازگردید با مردم همان کسی که قبلاً نماز می‌خواند نماز را برگزار نماید». امام دستور داد کفش او را بیاورند، و پوشید و سوار شد و به خانه بازگشت. [۵۱]. مردم بر نفاق و عوام‌فریبی مأمون پی بردند و دریافتند آنچه در مورد امام ابراز می‌دارد تظاهر است، و هدفی جز رسیدن به اغراض سیاسی خود ندارد. [صفحه ۴۲۳]

بحث و مناظره

مأمون در سیاست مزدورانه‌ی خود علیه امام، توطئه‌های دیگری نیز اندیشیده بود؛ او که از عظمت مقام معنوی امام در جامعه رنج می‌برد، می‌کوشید با روبرو کردن دانشمندان با آن حضرت و به بهانه‌ی بحث و مناظره‌ی علمی و استفاده از دانش امام، شکستی بر

آن گرامی وارد سازد تا شاید به این وسیله از محبوبیت او در جامعه بکاهد، و در نظر مردم امام را بی‌مایه و بی‌مقدار سازد؛ اما این خدعه و مکر مأمون نتیجه‌ای جز افزایش عظمت امام و شرمساری مأمون نداشت، و آفتاب دانش الهی امام در مجالس علمی چنان می‌درخشید که خفاش مزوری چون مأمون را هر بار در آتش حسد کور تر می‌ساخت. شیخ صدوق فقیه و محدث بزرگوار شیعه که پیش از هزار سال پیش می‌زیسته است، می‌نویسد: «مأمون از متکلمان گروه‌های مختلف و گمراه افرادی را دعوت می کرد، و حریص بر آن بود که آنان بر امام غلبه کنند، و این به جهت رشک و حسدی بود که نسبت به امام در دل داشت؛ اما آن حضرت با کسی به بحث ننشست جز آنکه در پایان به فضیلت امام اعتراف کرد و به استدلال امام سر فرود آورد.» [۵۲] نوفلی می گوید: مأمون عباسی به فضل بن سهل فرمان داد سران مذاهب گوناگون همچون؛ جاثلیق و رأس الجالوت و بزرگان صائبین و بزرگ هربذان و پیروان زرتشت، و نسطاس رومی و متکلمان [۵۳] را جمع کند، فضل ایشان را گرد آورد. [صفحه ۴۲۴] مأمون به وسیله‌ی یاسر، متصدی امور امام رضا علیه‌السلام، از امام تقاضا کرد در صورت تمایل با سران مذاهب سخن بگوید، و امام پاسخ داد فردا خواهم آمد. چون یاسر بازگشت امام به من فرمود: «ای نوفلی! تو عراقی هستی و عراقی هوشیار است؛ از این که مأمون مشرکان و صاحبان عقاید را گرد آورده است چه می‌فهمی؟» گفتم: «فدایت شوم، می‌خواهد شما را بیازماید و میزان دانش تان را بشناسد». فرمود: «آیا می‌ترسید آنان دلیل مرا باطل سازند؟» گفتم: «نه به خدا سوگند، هرگز چنین بیمی ندارم، و امیدوارم خدا تو را بر آنان پیروز گرداند». فرمود: «ای نوفلی! دوست داری بدانی مأمون چه وقت پشیمان می‌شود؟» گفتم: «آری.» فرمود: «آنگاه که من بر اهل تورات با توراتشان، و بر اهل انجیل با انجیلشان، و بر اهل زبور با زبور شان، و بر صائبین با زبان عبری خودشان، بر هربذان با زبان پارسیشان، و بر رومیان با زبان خودشان، و بر اصحاب مقالات با لغتشان استدلال کنم، آنگاه که هر دسته‌ای را محکوم کردم و دلیل شان را باطل ساختم، و دست از عقیده و گفتار خود کشیدند و به گفتار من گرائیدند، مأمون درمی‌یابد مسندی که بر آن تکیه کرده است حق او نیست و در این هنگام مأمون پشیمان می گردد و بعد امام فرمود: «وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»... بامداد دیگر امام به مجلس آنان آمد. راس الجالوت عالم یهودی گفت: «ما از تو به جز از تورات و انجیل و زبور داود و صحف ابراهیم و موسی نمی‌پذیریم». [۵۴]. آن حضرت قبول کرد، و با آنان به تورات و انجیل و زبور برای اثبات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تفصیل استدلال فرمود؛ آن گرامی را تصدیق کردند و نیز با دیگران بحث کرد و چون همه خاموش ماندند فرمود: «ای گروه اگر در میان شما کسی مخالف است و پرسشی دارد بی‌شرم و بیم بگوید». عمران صابی که در بحث و علم کلام بی‌نظیر بود گفت: «ای دانشمند! اگر این نبود که خود به پرسیدن دعوت کردی پرسشی نمی کردم، زیرا من به کوفه و بصره و شام و جزیره رفتم و با متکلمان آن سرزمین‌ها سخن گفتم، کسی را نیافتم که وحدانیت خدای را بر من ثابت کند». ... امام علیه‌السلام به تفصیل برهان اثبات خدای واحد را برای او بیان فرمود. [۵۵] عمران قانع شد [صفحه ۴۲۵] و گفت: «سرور من، دریافتم و گواهی می‌دهم که خدا چنان است که شما فرمودی، و محمد بنده‌ی اوست که برای هدایت و با دینی درست برانگیخته شده، آنگاه به قبله رو کرد و به سجده افتاد و اسلام آورد». متکلمان چون سخن عمران صابی را شنیدند دیگر چیزی نپرسیدند و در پایان روز مأمون برخاست و با امام علیه‌السلام به درون خانه رفتند، و مردم پراکنده شدند. [۵۶]. [صفحه ۴۲۶]

شهادت امام علیه السلام

سرانجام مأمون تصمیم به قتل امام گرفت؛ زیرا دریافته بود که به هیچ وجه نمی‌تواند امام را آلت دست خویش قرار دهد و عظمت امام و توجه جامعه نسبت به آن گرامی نیز روزافزون بود، و با تمام کوششهای مأمون که مایل بود بر شخصیت اجتماعی امام لطمه‌ای وارد سازد، شخصیت و احترام امام روز به روز اوج بیشتر می گرفت. مأمون می‌دانست هر چه وقت بگذرد حقانیت امام و تزویر مأمون برملا تر می‌شود؛ و از سوی دیگر عباسیان و طرفداران آنان از عمل مأمون در واگذاری ولیعهدی خود به امام، ناراضی

بودنـد و حتی به عنوان مخالفت در بغـداد با ابراهیم بن عباسـی بیعت کردند. بدین ترتیب حکومت مأمون از جهات مختلف در خطر قرار گرفتـه بـود، لـذا پنهـانی درصـدد نـابودی امـام برآمـد و او را مسـموم سـاخت تـا هـم از امـام خلاصـی یابـد و هـم بنی‌عبـاس و طرفـدارانشان را بـه سـوی خـود جلـب کنـد. پس از شـهادت آن گرامی به بنی‌عبـاس نـوشت: «شـما انتقـاد می‌کرديـد که چرا مقـام ولایتعهدی را به علی بن موسـی الرضا وا گذاشتم، آگاه باشید که او درگذشت، پس به اطاعت من درآیید.» [۵۷]. مأمون می‌کوشید طرفداران و پیروان امام رضا علیه‌السـلام از شـهادت امام مطلع نشوند، و با تظاهر و عوام‌فریبی می‌خواست جنایت خود را پنهان سازد و وانمود کند که امام به مرگ طبیعی درگذشـته است، اما حقیقت پنهان نماند و یاران ویژه‌ی امام و وابستگان از ماجرا باخبر شدند. اباصـلت هروی که از یاران نزدیک امام رضا علیه‌السـلام است، گفتاری دارد که چگونگی امور [صفحه ۴۲۷] فیمابین مأمون و امام، و سـرانجام شـهادت آن گرامی را برای ما بازگو می‌کند: احمد بن علی انصاری می‌گوید از اباصلت پرسیدم: «چگونه مأمون با آنکه به احترام و دوسـتداری امـام تظـاهر می‌کرد و او را ولیعهـد خود سـاخت، ممکن است به قتل او اقـدام کرده باشـد؟» اباصـلت گفت: «مـأمون چون عظمت و بزرگواری امام را دیـده بود، اظهار احترام و دوستی می‌کرد و او را ولیعهـد خود نمود تا به مردم وانمود کند که امام دنیا دوست است و در چشم مردم سـقوط کنـد؛ اما چون دیـد بر زهـد و تقوای امام لطمه‌ای وارد نیامد و مردم از امام چیزی برخلاف قـدس و تقوی ندیدنـد و به همین جهت مقام و فضیلت امام نزد مردم روزافزون شـد، مأمون از متکلمان شـهرهای مختلف افرادی را گرد آورد و به امید آنکه یکی از آنان در بحث علمی بر امام غلبه کند و مقام علمی امام نزد دانشمندان شکست بخورد، و آنگـاه بوسـیله‌ی آنـان نقص امـام نزد عـامه‌ی مردم مشـهور شود؛ امـا هیـچ کس از یهودیان و مسـیحیان و آتش پرسـتان و صائبین و برهمنان و ملحدان و دهری مذهبان و نیز هیچ جدل کننده‌ای از فرقه‌های مسلمانان با امام سخن نگفت مگر آنکه امام بر او پیروز شد و او را به استدلال خویش معترف ساخت. چون چنین شد مردم می‌گفتند: «به خدا سوگند علی بن موسی الرضا برای خلافت اولی و شایسـته‌تر از مأمون است.» مأموران مأمون این خبرها را برای او بازگو می‌کردند و او سـخت خشمگین می‌شد و آتش حسدش زبانه می‌کشـید. و نیز امام علیه‌السـلام از گفتن حق در برابر مأمون پروا نـداشت، و در بسـیاری از مواقع چیزهایی که ناخوشایند مأمون بود می‌فرمود، این نیز موجب شدت خشم مأمون و کینه‌ی او نسبت به امام می‌شد. سرانجام چون حیله‌های گوناگون خود علیه امام نتیجه نگرفت، پنهانی امام را مسـموم ساخت.» [۵۸]. اباصـلت که خود همراه امام بود و در دفن امام نیز شـرکت داشتـه است می‌گوید: «در راه بـازگشت از مرو به بغـداد، در طوس مـأمون امام را با انگور مسـموم به قتل رسانـد.» [۵۹]. پیکر پـاک امـام، در همان بقعه‌ای که امروز محل زیارت و عبادت شیعیان جهان است به خاک سپرده شد. واقعه‌ی شهادت امام رضا علیه‌السلام در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری بود و در این هنگـام امـام پنجـاه و پنـج سال داشت. درود خـدا و پیامبران و پاکان و نیکان بر روح مقـدس آن بزرگوار. [صفحه ۴۲۸] سـکوت و تحریـف تواریـخ مـوجب آن شـده کـه ابعـاد جنایـات برخی سـتمگران و از آن جمله مـأمون عباسـی برای آینـدگان به درستی آشـکار نباشـد. مـأمون بـا رذیلت و حیله‌گری نه تنها امام را سـرانجام مسـموم و مقتول ساخت، بلکه بسـیاری از وابسـتگان امام و علویان بزرگوار و شـیعیان وفادار به امام را نیز نابود کرد یا آواره‌ی شهرها و دشتها و کوه‌ها نمود، و چنان عرصه را بر آنان تنگ ساخت که آن گرا میان پنهان و گمنام هر یک به گوشه‌ای فراری شدند، و سـرانجام برخی شـربت شـهادت نوشیدند و برخی نیز گمنام زیسـتند و مردنـد. از تاریخ زندگی بسـیاری از آنان هیچ خبری در دست نیست فقط برخی خبرهای پراکنده توسـط شیعیان ضبط و محفوظ مانده است. [صفحه ۴۲۹]

چند گفتار از امام رضا علیه السلام

برای تبرک و نیز بهره‌وری از دانش امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام برخی سخنان آن عزیز بزرگوار را ذکر می‌کنیم: ۱ - «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ مرد زیر زبانش پنهان است و چون سخن بگوید شناخته می‌شود.» [۶۰]. ۲ - «التَّدْبِيرُ قَبْلَ الْعَمَلِ يُؤْمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ ؛

تدبیر و اندیشه پیش از انجام کار، تو را از پشیمانی ایمن می‌دارد.» [۶۱]. ۳ – «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ ؛ همنشینی با اشرار و بدکاران موجب بدبینی نسبت به نیکان و درستکاران می‌شود.» [۶۲]. ۴ – «بِئْسَ الزَّادُ إِلَى الْمَعَادِ الْعُدْوَانُ عَلَى الْعِبَاد؛ دشمنی با بندگان خدا بد توشه‌ای است برای آخرت.» [۶۳]. ۵ – «ما هلك امرء عرف قدره؛ شخصی که قدر و منزلت خویش را بشناسد هلاک نمی‌گردد.» [۶۴]. ۶ – «الْهَدِيَّةُ تُذْهِبُ الضَّغَائِنَ مِنَ الصُّدُور؛ هدیه، کینه‌ها را از دلها می‌زداید». [۶۵]. ۷ – «أَقْرَبُكُمْ مِنِّي مَجْلِساً يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ در قیامت آن کس به من نزدیکتر است که در دنیا خوش اخلاق تر و نسبت به خانواده‌ی خود نیکوکارتر باشد.» [۶۶]. [صفحه ۴۳۰] ۸ – «لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ مُسْلِماً ؛ کسی که به مسلمانی خیانت کند از ما نیست». [۶۷]. ۹ – «الْمُؤْمِنُ إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ غَضَبُهُ عَنْ حَقٍّ- ؛ مؤمن چون خشمگین شود خشمش او را از رعایت حق بیرون نمی‌برد». [۶۸]. ۱۰ – «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْقِيلَ وَ الْقَالَ- وَ إِضَاعَةَ الْمَالِ وَ كَثْرَةَ السُّؤَال خداوند قیل و قال و ضایع کردن مال و پرسش بسیار (و بی‌مورد) را دشمن می‌دارد.» [۶۹]. ۱۱ – «محبت کردن با مردم نصف عقل است». [۷۰]. ۱۲ – «سخت‌ترین کارها سه چیز است: انصاف و حق گویی اگر چه علیه خود باشد. در همه حال به یاد خدا بودن، با برادران ایمانی در اموال مواسات کردن». [۷۱]. ۱۳ – «شخص با سخاوت از غذایی که مردم برایش آماده کرده‌اند می‌خورد تا دیگران نیز از غذایی که او آماده می‌سازد بخورند». [۷۲]. ۱۴ «قرآن کلام و سخن خداست از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن نجوئید که گمراه می‌شوید». [۷۳]. [صفحه ۴۳۱]

پاسخ امام به چند پرسش

– پرسیدند: «خدا چگونه و کجاست؟» – امام فرمود: «اساسا این تصوری غلط است؛ زیرا خداوند مکان را آفرید و خود مکان نداشت، و چگونگی‌ها را خلق کرد و خود از چگونگی (و ترکیب) برکنار بود؛ پس خدا با چگونگی و مکان شناخته نمی‌شود، و به حس در نمی‌آید، و به چیزی قیاس و تشبیه نمی‌گردد». – «چه زمانی خدا بوجود آمده است؟» – امام: «بگو چه زمانی نبوده تا بگویم چه وقت بوجود آمده است». – «چه دلیلی بر حدوث جهان (یعنی این که جهان قبلاـ نبوده و مخلوق است) وجود دارد؟» – امام: «نبودی سپس بوجود آمدی، و خود می‌دانی که خود را نیافریده‌ای و کسی که مانند توست نیز تو را بوجود نیاورده است». – «ممکن است خدا را برای ما توصیف کنید؟» – امام: «آنکه خدا را با قیاس توصیف کند همیشه در اشتباه و گمراهی است و آنچه می گوید ناپسند است؛ من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف فرموده است تعریف می‌کنم بدون آنکه از او رؤیتی یا صورتی در ذهن داشته باشم. «لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ ؛ خدا با حواس آفریدگان درک نمی‌شود»، «وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ ؛ به مردم قیاس نمی‌شود»، «معروف بغیر تشبیه؛ بدون تشبیه شناخته می‌شود.» در عین علو مقام به همه نزدیک است، بدون آنکه بتوان همانندی برای او معرفی کرد. به مخلوقات خود مثال زده نمی‌شود. «وَ لَا يَجُورُ فِي قَضِيَّتِهِ ؛ در حکم و قضاوت خود بر کسی ستم نمی‌کند ...» به آیات و نشانه‌ها شناخته می‌گردد.» [۷۴]. – «آیا ممکن است زمین بدون حجت و امام بماند؟» [صفحه ۴۳۲] – امام: «اگر یک چشم بر هم زدن زمین از حجت خدا و امام خالی بماند همه‌ی زمینیان را فرو خواهد برد». – «ممکن است درباره‌ی فرج [امام عصر (عج)] توضیح بدهید؟» – امام: «آیا نمی‌دانی که انتظار فرج جزو فرج است؟» – نه نمی‌دانم مگر به من بیاموز ی! امام: «آری، انتظار فرج از فرج است.» [۷۵]. – «ایمان و اسلام چیست؟» امام: «حضرت باقرالعلوم فرمودند: ایمان مرتبه‌ای بالاتر از اسلام، و تقوی مرتبه‌ای برتر از ایمان و یقین مرتبه‌ای برتر از تقوی است؛ و چیزی کمتر از یقین میان مردم تقسیم نشده است.» [۷۶]. – «یقین چیست؟» – امام: «توکل به خدای تعالی و تسلیم در برابر اراده و خواست او، و رضایت به قضای الهی، و واگذاری امور خویش به خدا (و از او مصلحت خواستن)». [۷۷]. – «عجب (خودبینی و خودپسندی) که عمل را از بین می‌برد چیست؟» – امام: «عجب درجاتی دارد، از جمله آنکه کار زشت در نظر بنده جلوه می‌کند و آن را نیکو می‌پندارد و از آن خشنود می‌شود و گمان می‌کند کار خوبی انجام داده است، و از جمله آنکه بنده به خدای خود ایمان می‌آورد آنگاه بر خدا منت می‌گذارد، در حالی که منت گذاشتن حق خداست.» [۷۸]. – «آیا

حضرت ابراهیم که گفت: «وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی در دل خود تردیدی داشت؟» - «امام: نه ابراهیم یقین داشت، و منظورش این بود که خدا بر یقین او بیفزاید.» [۷۹]. - «چرا مردم از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام دوری کردند و به غیر او روی آوردند با آنکه سابقه‌ی فضائل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم معلوم و آشکار بود؟» - «امام: چون امیرمؤمنان علیه‌السلام از پدران و برادران و عموها و دائی‌ها و بستگان آنان که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او در جنگ و ستیز بودند تعداد بسیاری کشته بود، این باعث دشمنی و کینه‌ی آنان شد، و دوست نداشتند امیرمؤمنان علیه‌السلام ولی و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن حضرت این احساس و دشمنی را نداشتند، زیرا غیر او در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جهاد با دشمن، مقام امیرمؤمنان را دارا نبود به همین جهت مردم از امیرمؤمنان دور شدند و به غیر او رو آوردند.» [۸۰].

پاورقی

[۱] به کافی، ج ۱، ص ۴۸۶ و اعلام الوری، ص ۳۰۲ و ارشاد مفید، ص ۲۸۵ و قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۳۱، ملحقات، مراجعه شود. [۲] نام دیگر این بانو تکتم است. [۳] اعلام الوری، ص ۳۰۲. [۴] اعلام الوری، ص ۳۰۴. [۵] اعلام الوری، ص ۳۰۵ - کافی، ج ۱، ص ۳۱۶. [۶] گویا منظور روزه‌ی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه‌ی وسط ماه و پنجشنبه‌ی آخر ماه است که پیشوایان معصوم فرموده‌اند کسی که اضافه بر روزه‌ی ماه مبارک رمضان در هر ماه این سه روز را روزه بگیرد مانند آن است که همه‌ی سال روزه باشد. [۷] اعلام الوری، ص ۳۱۴. [۸] اعلام الوری، ص ۳۱۵. [۹] کافی، ج ۶، ص ۲۸۳. [۱۰] مناقب، ج ۴، ص ۳۶۲. [۱۱] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۴. [۱۲] کافی، ج ۸، ص ۲۳۰. [۱۳] کافی، ج ۶، ص ۲۹۸. [۱۴] مناقب، ج ۴، ص ۳۶۰. [۱۵] کافی، ج ۵، ص ۲۸۸. [۱۶] معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۳۷ - رجال کشی، ص ۵۸۸. [۱۷] کافی، ج ۱، ص ۴۸۷. [۱۸] کافی، ج ۸، ص ۲۵۷. [۱۹] تاریخ ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۳۷. [۲۰] رجوع شود به تواریخی که خلافت مأمون و شرح زندگی یحیی بن اکثم را نوشته‌اند؛ از جمله: مروج الذهب مسعودی و تاریخ ابن خلکان. [۲۱] الامام الرضا، محمد جواد فضل‌الله، ص ۹۱؛ به نقل از تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۲۸۴ و ۳۰۸. [۲۲] به مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی و تتمة المنتهی و دیگر کتب تواریخ رجوع شود. [۲۳] حیاة الامام الرضا، جعفر مرتضی الحسینی، ص ۲۱۳ - ۲۱۴، و بحار، ج ۴۹، ص ۱۳۹ و مسند امام رضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۷۷ - ۷۸ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۳. [۲۴] حیاة الامام الرضا، ص ۲۱۴ و بحار، ج ۴۹، ص ۲۹۰ و عیون اخبار، ج ۲، ص ۲۳۹. [۲۵] حیاة الامام الرضا، ص ۲۱۴ و کشف الغمه، ج ۳، ص ۹۲، و مسند امام رضا، ج ۱، ص ۱۷۸ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۹. [۲۶] حیاة الامام الرضا، ص ۲۱۵ و رجال مامقانی، ج ۱، ص ۹۷ و عیون اخبار، ج ۲، ص ۲۱۲. [۲۷] حیاة الامام الرضا، ص ۳۶۴ و به شرح میمیه ابی فراس، ص ۱۹۶، و عیون اخبار، ج ۲، ص ۱۷۰ و بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۳ و مسند الامام الرضا، ج ۲، ص ۹۶ رجوع شود. [۲۸] بحار، ج ۴۹، ص ۱۸۹. [۲۹] کافی، ج ۱، ص ۴۹۸ و منتهی الامال. [۳۰] بحار، ج ۴۹، ص ۹۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۸. [۳۱] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۱ - ۱۸۲. [۳۲] بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۸. [۳۳] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۱. [۳۴] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۳. [۳۵] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۴. [۳۶] بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۷. [۳۷] ده سرخ در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس واقع شده است؛ منتخب التواریخ، ص ۵۴۴. [۳۸] بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۵ - عیون اخبار، ج ۲، ص ۱۳۵. [۳۹] ظروفی که از سنگ این کوه میتراشند هم اکنون نیز بسیار مورد توجه است و از همین سنگ انواع وسائل دیگر نیز ساخته می‌شود و از کالاها و سوغات های معروف شهرستان مشهد است، و عموم اهالی مشهد از داستان دعای حضرت در مورد این کوه و برکت آن آگاهی دارند. [۴۰] بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۵ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵. [۴۱] همین مکانی که اکنون مرقد مطهر امام رضا علیه‌السلام است. [۴۲] بحار، ج ۴۹، ص ۱۲۵ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۵ - ۱۳۶. [۴۳] ارشاد مفید، ص ۲۹۰. [۴۴] ارشاد مفید، ص ۲۹۰. [۴۵] علل الشرایع، ص ۲۲۷ - ۲۲۸ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸. [۴۶]

عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۱. [۴۷] امالی صدوق، ص ۷۲. [۴۸] ارشاد مفید، ص ۲۹۲. [۴۹] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۴. [۵۰] ارشاد مفید، ص ۲۹۲ – ۲۹۱. [۵۱] ارشاد مفید، ص ۲۱۴ – ۲۱۳ و عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۴۹ – ۱۴۸. [۵۲] بحار، ج ۴۹، ص ۱۷۵ – ۱۷۶. [۵۳] جاثلیق: رئیس اسقفان مسیحی، رأس الجالوت: رئیس علمای یهود، صائبین: فرشته پرستان یا ستاره پرستان یا کسانی که به نبوت و شریعتی ایمان نداشتند، هربذ: معرب هربد است و به خادم آتشکده و قاضی گیران و آتش پرستان گفته می‌شود، نسطاس: پزشک رومی، متکلمان: کسانی که در علم عقائد، مهارت داشتند. [۵۴] راس الجالوت یهودی بود و به انجیل ایمان نداشت ولی به آن آشنایی داشت و می‌خواست از این راه امام را در حضور مسیحیان بیازماید لذا تقاضا کرد که امام به انجیل نیز استدلال کند. [۵۵] برهان مفصل و ژرفی که امام علیه‌السلام در آن مجلس بیان فرمود در کتاب توحید صدوق ذکر شده است. [۵۶] توحید صدوق، ص ۴۲۹ – ۴۲۷ و اثباة الهداة، ج ۶، ص ۴۵ – ۴۹. [۵۷] طبری، ج ۱۱، ص ۱۰۳۰ – البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۴۹ و غیر آن به نقل حیاة الامام الرضا، ص ۳۴۹. [۵۸] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۱. [۵۹] عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۴۵. [۶۰] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۱] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۲] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۳] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۴] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۵] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۶] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۴ – ۲۹۱. [۶۷] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۰۵ – ۲۹۴. [۶۸] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۰۵ – ۲۹۴. [۶۹] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۰ – ۲۸۵. [۷۰] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۰ – ۲۸۵. [۷۱] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۹۰ – ۲۸۵. [۷۲] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۰۵ – ۲۹۴. [۷۳] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۳۰۵ – ۲۹۴. [۷۴] مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۲۲. [۷۵] مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۲۷۷. [۷۶] مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۲۵۸. [۷۷] مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۲۵۸. [۷۸] مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۲۸۵. [۷۹] مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۳۱۵. [۸۰] مسند الامام الرضا ج ۱، ص ۸۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت

سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹